آفریدن ملت وحکومت ، برشالوده ِ« منش مردمی »

فردوسی،آفریننده«منش ِمردمی ِ»
ملّت وحکومتِ نوین ِایران

================ ==============

فردوسی :
«انسان،کلیدِ همه بندهاست»

انسان سرفرازوسرکش وآزاد

اینکه وجود انسان، وجود کلیدی هست ، معنای گسترده وژرفِ معرفتی و اجتماعی وحقوقی وسیاسی دارد ، ولی مفهوم ما از« کلید » ، مارا از شناختِ مفهوم اصلی « کلید » درفرهنگ ایران باز میدارد . این مفهوم ازکلید درفرهنگ ایران ، درآثارگوناگون ، ازجمله در « مصیبت نامه » عطار، زنده وروشن ، باقی مانده است . عطار درمصیبت نامه ،« میکائیل » را که همان « میغ + ایل = خدای ابر» باشد ، دارنده همه « مفاتیح » میداند . البته خدای ابروباد ، همان « سیمرغ و وای » درفرهنگ ایران میباشد . بادِ نیکو در وزیدن ، گوهرهمه چیزها را باز وآشکارمیسازد . همینگونه ابر درباریدن باران ، با هنجیدن آب در تخمها ، همه تخمهارا بازمیکند ومیگشاید وگوهر آنهارا آشکار میسازد . ازین رو ، « وای به » یا سیمرغ یا میکائیل ، «کلیدِ گشایش » یا آشکارسازی همه تخمها ، درانبازشدن با تخمها هستند .

ای مفاتیح جهان دردست تو
حامل عرشی و، کرسی، پست تو

ابروباران ، قطره عمان تست
رزق وروزی ، ریزه خوارخوان تست
هرشبی ازتو ، دل افروزی رسد
بازهرروزی زنو ، روزی رسد
ورعنان باد ، پیچی یکدمی   کی نسیم خوش جهد درعالمی
طفل بستان را چو از پستان میغ
تازه گردانی زشیر بی دریغ

کلید ، شیردادن به کودکان بستان ، و وزیدن نسیم خوش است که گوهرهمه گیاهان را آشکاروبازمیسازد و نیروی آفریننده آنهارا ازتاریکی ، برمیافروزد و روشن میسازد . همین اندیشه را دردنباله داستان آویزان ساختن هاروت وماروت (خرداد وامرداد) درچاه بابل میآورد ، که آب زندگی (شیرابه جهان یا حقیقت) به هرانسانی نزدیکست ، ودرخانه وجود خود اوست ، و فقط باید درخود ، اندکی بکاود وبجوید ، تا این سرچشمه را دروجود خود بگشاید . تا کاریز حقیقت ازاو موج بزند . آنگاه عطار درست همان اندیشه ای را درعبارت بندی عرفانی ، میگوید که فردوسی درشاهنامه گفته است ، و جان انسان را کلید هردو عالم میداند که راه به حقیقت را پدیدارمیسازد :

چند داری روی خانه ، پاک تو
خانه چاهی کَن ، برافکن خاک تو
تا چوخاک تیره برگیری ز راه
چشمه روشن ، برون جوشد زچاه
آب نزدیکست ، چندینی متاب
چون فروبردی دوگزخاک ، اینت آب
ای عجب ، چندان ملک در درد ورنج
برسرگنجند و می جویند گنج
تا نیامد « جان آدم » آشکار
ره ندانستند سوی کردگار

ره پدید آمد ، چو آدم شد پدید
زو کلید هردوعالم شد پدید
آنچه جمله ، « عرش » می پنداشتند
تا به توفیق خدا بر داشتند
آن ، « دل پرنور آدم » بود و بس
زآنکه آدم ، هردوعالم بود وبس

آدم ، کلید هردوعالمست ، چون خودش « هردوعالم » هست ، ومیتواند هردو عالم را ازخود آشکارسازد . عرفا ، برای گفتن مطالب خود ، راه گریزی جزاین نداشتند که آنها را به قلاب یک اصطلاح اسلامی، یا به چنگکی از یک آیه قرآنی یا حدیثی ، آویزان کنند . با این آویزان کردن به یکی ازاین تصاویریا اصطلاحات شریعتی ، میتوانستند « آنچه را هرگز نمیتوان گفت » ، بگویند . گفته خود را درست به آنچه دهان آنها را به هم میدوخت، میآویختند.

تصویر عطار ازآدم (انسان) ، همان تصویریست که فردوسی درآغازشاهنامه آورده ، که با انسان ، کلید هردوعالم پدیدارمیشود ، وبااین کلید ، راه به سوی اصلی که در « گوهر چیزها » نهفته است گشوده میشود . درفرهنگ ایران ، غیب (آنچه نا دیدنی وناگرفتنی است) در درون چیزها و اصل آفریننده چیزهاست ، نه فراسوی چیزها وفراسوی گیتی وزمان . عالم دیگر، درون این عالم ، واصل پیدایش همین عالمست .

بنا براین کلید ، وسیله ای نیست که درصندوقی را میگشاید ، تا همه چیزها قیمتی را که درآنست ، وداشتنی هستند ، بردارد و مالک آن شود و آنرا تصرف کند ، بلکه روند جستجو کردن و آشکارساختن وزایاندن اصل وبُن آفریننده درچیزها ، با مهرورزی بدانهاست . ازسوی دیگر، خدا یا حقیقت یا اصل ، گنجی نیست که همه اش دریک صندوق انبارشده باشد ، بلکه « گنجی » است که در درون « یک یک چیزها » ، افشانده شده است . هرانسانی ، هر جانی ، یک صندوق است که بخشی از گنج خدا یا حقیقت یا زندگی درآن هست ،

و مسئله معرفت ، گشودن تک تک انسانها وجانها وچیزها و یافتن گنج نهفته درآنست . اینست که همه چیزها ، گنج نهفته و« راز ومعما » میمانند ، وانسان باید وجود کلیدی باشد چون همیشه با « رازومعما » کار دارد .

با چنین کلید مهرآمیزیست که اصل آفریننده نهفته درچیزها ، آشکارساخته میشوند ومی بالند و سربرمیافرازند . انسان ، کلید ، یا ماما وانگیزنده ایست که بامهرورزی ، چیزها را میگشاید تا آنچه درگوهرچیزها درگیتی نهفته است ، زائیده بشوند یا برویند و سربرافرازند وببالند .

این مفهوم کلیدی بودن انسان که در آغازشاهنامه آمده ، درتصویر جمشید ، گسترده میشود . خرد جمشیدی ، کلیدیست که درگشادن وبازکردن و آشکار ساختن همه پدیده ها ، مدنیت و خوشی وبهروزی را درگیتی پدید میآورد و آشکارمیسازد . با کلید خردش ، درجستجوی گنج نهفته درچیزها ، نیک وبد وزشتی وزیبائی و درد ودرمان را میشناسد . با گشودن گنج نهفته درپدیده ها ، « گوهروجود خودش » نیز ، آشکار میشود ومی بالد و سرفرازمیشود. فرهنگ ایران ، استوار براندیشه « آفرینش بر پایه جفتی وانبازی» بود . ازاین رو انسان درانبازی وآمیرش با گیتی ، روشنی وشادی ونیکی وزیبائی را با هم میآفرینند. ازاین رو جمشید با گشودن همه پدیده ها با کلید خرد ، طبعا ، خودش را نیز میگشاید و خودش می بالد وخودش سربرمیافرازد .

سرفرازشدن ، همان « سروشدن » است که تصویر اصلی فرهنگ ایران ازانسانست . درفرهنگ ایران ، تصویر دیگر انسان ، سرویست که برفرازش ماهِ پُر هست . اینست که درشاهنامه ، بلافاصله ، پس از بیان « کلید همه مسائل بودن انسان » میآید که « سرش راست برشد ، چو سرو بلند » . انسان ، سروبلند ی میشود که برفرازش « ماه پر» است . انسانی که با کلید وجودش ، همه پدیده هارا میزایاند تا

بازشوند و ببالند ، خودش نیز دراین « همآفرینی » ، سربرمیافرازد و بالا بلند میشود ، سرو بلند میگردد .

سرفرازی ، همان پدیده « آزادی » است

فردوسی میگوید که انسان با « گفتارزیبا وتروتازه » و با «خرد عمل گرا » سر برکشید ، سربه بالا وبه فراز کشید . افراختن که از ریشه « افراز= afr+aaz =afr**aaz**» هست به معنای « برآختن = بریازیدن = ببالا آختن = بالا یازیدن » است . نام دیگرسرو ، اردوج (ارتا + وج = تخم ارتا = تخم ارتای خوشه ، خدای ایران) است . انسان (= مردم = مر+ تخم) هم به معنای « تخم ارتا » میباشد . انسان مانند سرو ، تخمیست که می بالد و بلند میشود وسرش، درست همان « ماه وخوشه ارتا » یعنی خدای ایرانست . هر درختی (در+ آختن) ، تخمیست که به بالا وفرازکشیده میشود . علت هم آنست که درهرتخمی ، آتش « ئور وازیشت » هست ، که « آتش ناسوز یا گرما » باشد . و آتش درتخم ، می یازد ، به فراز کشیده میشود . ازاین رو هست که درفرهنگ ایران واژه « وَخشیدن » ، هم به معنای روئیدن وپیشروی کردن ببالا ، وهم معنای زبانه کشیدن وشعله ورشدن است . ازاین رو آتش درتخم گیاهی شعله میکشد (می یازد) و شادی وسعادت میآورد و اندیشه شاد میشود . urwaazهمان urwaxt است . وئوروازنیتن = urwaazenitan به معنای شادی کردن وسعادت وعزیزشدنست وurvahman =urwaxman به معنای « دارای اندیشه شاد شدن » است. درست روند سربرافراختن تخم (مردم = مر+تخم) ، رسیدن به شادی وسعادت وعزّت ، و همچنین « رسیدن به اندیشه های شاد » است .

پدیده بلندی یافتن درفرهنگ ایران ، ازیکسو با روئیدن به معنای بالیدن وپیشرفت ، وازسوی دیگر با شعله کشیدن آتش (گرما = مهر) کارداشت . این بود که « خواستن » نیز، همین روند بالیدن و شعله

ورشدن وتاختن به بالا، ازگوهر خود انسان شمرده میشد . «خواست» که ازریشه « خواز=xvaaz= خوا+ آزxva-aaz» باشد ، به معنای « به فراز یازیدن ازگوهروتخم ومبداء » یعنی ازجان است . و همین واژه است که « یاسه = آرزو واشتیاق » شده است . و واژه آزاده = **aaz**aata نیز همین روند « یازیدن به بلندی » است. آزادی ، که به فرازیازیدن ، بلندی یابی باشد ، ویژگی « آتش جان » انسانست . آزادی را ، هیچکس به انسان نمیدهد ، چون ویژگی گوهری و جدائی ناپذیر ازجان وگوهرانسانست . گرفتن آزادی ازانسان ، به معنای « آزردن جان وخرد » اوست که برترین گناه و ستم است . سرافرازی (افراز= ابر+ آز= afr+aaz) همان یازیدن به به بلندیست و همان پدیده « آزادی » است . این واژه « یازیدن = آزیدن » که روند گوهرآتش ناسوزجان انسانیست ، با پیدایش پدیده خشم (= آتش سوزنده) ، معنای منفی « آز= بیش ازحد خود خواستن ، طمع » را گرفته است . تا آتش جان می یازد وبلندی میطلبد ، آز، پدیده ایست مثبت وآفریننده ، و پدیدار « آزادی = خواست گوهری » میباشد ، ولی با تحول یابی آتش ناسوزجان ، به آتش سوزنده خشم (قهروتجاوزطلبی وتهدید وکین ورشک) که اختلا ل درجان باشد ، همان نیروی آفریننده ومثبت ، تبدیل به ویژگیهای منفی وویرانگر ونابود سازنده میگردد .

جمشید، انسان کلیدی ، درخرتیدن (= به کاربستن خرد= منیدن = اندیشیدن) پدیده ها را میگشاید و همه نیکیها وزیبائیها وسودمندیها را ازگوهر چیزها درگیتی پدیدارمیسازد و همه چیزها بارور میشوند ، وبدینسان خودش نیز ، می یازد ، بلندی می یابد ، سربرمیافرازد و جهان را آنگونه میسازد که خواستش (خواز، آز یا یاسهِ‌گوهریش) هست وآزاد میشود .

این سرافرازی وبلندی یابی درمنیدن درهرمرحله ای ازکارهایش هست ، ولی این « بلندی یابی وسرفرازی وبلند منشی » در داستان جمشید درشاهنامه ، درپایان خرد ورزیها ومنیدنهای او با « خرد

کاربند یا خرد عمل گرایش » نموده میشود . او خردی دارد که آنچه می اندیشد، به کارمی بندد و جهان را تحول به خواستش (خوار= خوا + آز) میدهد و این برترین آزمون « آزادی وسرفرازی » است .

سرفراز، یا سری که برفرازاست

درشاهنامه بارها این تصویرانسان تکرارمیشود که سرویست (اردوج= پیرو= سور= مای مرز) که برفرازش ماه پرهست . البته همه می انگارند که این یک تشبیه شاعرانه هست. ولی وارونه این انگاشت ، این تصویری بسیارمهم وبسیارپرمعنا ازانسانست که شاخصه فرهنگ ایران میباشد .

ماه پُر، اقتران وهمآغوشی هلال با خوشه پروین (ارتای خوشه) است . ماه پُر، زهدان آسمان ،هلال ماهست که دردرون خود ، حامله به خوشه پروین (ارتای خوشه + بهمن) است ، که تخمهای همه زندگان درگیتی میباشد .

درست همین ماه پُر یا ماه شب چهاردهم را « کلیچه سیم » نیزمیخواندند. کلیچه ، همان « کلید » است .« سیم =اسیم » ، به یوغ یا اصل پیوند ومهرگفته میشود . ماه ، که درگزیده های زاد اسپرم وبندهش ، اینهمانی با « خرد ومغزوچشم » داده میشود ، « کلیدِ به هم پیوند دهنده است » ، چون خود ماه پُر ، اصل مهرواقتران وپیوند هست . ازاین رو فردوسی میگوید که انسانی که کلید همه بندهاست :

سرش ، راست برشد چو سروبلند
به « گفتارخوب » و « خرد، کاربند »

تصویر ماه پر، برفرازسرو را که اصل سرفرازیست ، به اصل « گفتارخوب » و « خرد کاربند » برمیگرداند . خرد کاربند ، خردیست که چنان می اندیشد که با کاروعمل ، جفت بشود . خرد کاربند ، خردیست که که عملگرا میاندیشد . خردیست که چیزی را میاندیشد که به کار به بندد و میتواند آن اندیشه ر ا به کار ببندد و واقعیت

بدهد . به عبارت دیگر، خردیست که گوهر راستی دارد . اندیشه اش ، اینهمانی با کاروکردارش دارد . با چنین خردی ، ریا ودوروئی و دروغ ، پیدایش نمی یابد .
« گفتار » ، که دراصل به « گپ = کب = کف » بازمیگردد ، به معنای « آنچه به هم لحیم میکند ومیچسباند ووصل میکند » هست . « گفتن » ، به غایت پیوند یافتن باهمدیگراست . گفتن ، اساسا ، به معنایِ دیالوگ وهمپرسی است . ازاین رو سیمرغ به زال ، هنر« گفتگو» را میآموزد . فردوسی ، سرفرازی انسان را دراین گونه « گفتار» و این گونه « خرد که عملگراست » می شناسد . البته ، ماه پُر، که آبستن به همه تخمه های زندگانست ، « اصل روشنائی » شمرده میشده است ، چون تخم ، اصل روشنیست . هرتخمی درگشوده وآشکارشدن ، روشن میشود ومیافروزد. اینست که با سرفرازی ، انسان ، خودش سرچشمه روشنی وبینش وپیوند دهی درتاریکی میشود که بازتاب همان اندیشه « کلید بودن » است . کلید بودن ، پیکریابی اصل جستجو کردن و آزمودنست نه « همه چیز را دانستن » . اینکه انسان ، وجودیست کلید ، به معنای آنست که سرچشمه بینش درجستجو وآزمایش است . انسان ، کلیدی نیست که یکبار صندوق وگنجی را باز کند ومالک همه گنجهای (بینش) شود و ازآن پس به کلید (یعنی به خودش وبه جسجو وگشودن) کاری نداشته باشد . بلکه انسان ، همیشه کلید جوینده میماند و هیچگاه روبرو با صندوقی نمیشود که « کل بینش ها درآن نهاده شده اند » واو با بازکردن آن صندوق ، دیگر بی نیاز از کلید (یعنی ازوجود خودش) میشود .به خوبی دیده میشود که چشم وخرد که همگوهربا ماهست ، « کلیچه سیم = کلید گشاینده مهر» هست . گوهرکلیدی جان ، درچشم ودرخرد ، پدیدارمیشود .

وسعت و تعالی
درفراخی یافتن ، سرفرازشدن

خرد درمنیدن، خود را ومدنیت را میگسترد (وسعت می یابد) ودرروندِ فراخ شوی ، فرازی می یابد وآزاد میشود

اینکه انسان در« منیدن » یا به « کاربستن خرد جوشیده ازجان خود » ، ازیکسو، « وسعت آگاهی ووجودی » ، وازسوی دیگر « تعالی ، یا بلندی آگاهی ووجودی » می یابد ، پیایند « کلیدی بودن » اوست . این دوگونه تجربه در داستان جمشید در« وندیداد » و در داستان دیگرازجمشید در شاهنامه » عبارت بندی شده اند . اندیشه فراخ شوی آگاهبود انسان ، با فراخ بینی مدنی وسیاسی واجتماعی گره خورده است . آگاهبود وخرد انسان ، آنقدر وسعت می یابد وفراخ میشود که در « مدنیت = شهرگانی » بگسترد . این همان اندیشه « خرد کاربند » است . مثلا به سیاست درفرهنگ ایران ، « جهان آرائی » گفته میشود نه « کشور آرائی یا شهر آرائی یا روستا آرائی » . چونکه خرد ، آن « منش مردمی را که جهانی وعمومیست » ، میتواند درزمان وجای محدودی ، به کاربندد . انسان درساختن خانه خود نیز جهان را میآراید . انسان درآباد کردن روستا وشهروکشورخود ، جهان را میآراید . این اصطلاحیست که کاملا با تجربه یونانی از « پولیتیک » فرق دارد . پولیتیک ، آراستن شهرخود بود . درحالیکه درفرهنگ ایران ، انسان در آراستن شهرو کشور خود ، جهان آراست .

بدین علت دورویه بودن « منش مردمی که منیدن دروسعت جهانیست » و « خرد کاربند که کاربستن آن مردمی در زمان ومکان ویژه » است ، جدا ناپذیرازهمند . اینست که « چشم فراخ بین مردمی » که همان « خرد فراخ بین » هست ، با « کلید بودن انسان » ، واقعیت می یابد .دروندیداد ، جمشید با آرمئتی ، مدنیت را در زمین باهم میگسترند . انسان وتن که بخشی از زمین وزنخدای زمین آرمئتی است با هم مدنیت را درزمین میگسترانند . گسترش مدنیت با اندیشیدن کاربند زمینی ، باهمند . خود آگاهی انسان ، دراندیشیدن برای

گستردن مدنیت ، وسعت می یابد . پهنای خود آگاهی ومنیدن ، با پهنای شهریگری (مدنیت) باهم گشوده میشوند وفراخی می یابند . ولی درشاهنامه ، پس ازگسترش خود آگاهی ، درخانه سازی و یافتن دارو ودرمان وپزشکی و کشف سنگهای زیبای قیمتی و دریانوردی که همان « پهنا یابی خرد درمنیدنست » ، درپایان ، خرد درمنیدن ، فرازی وبلندا می یابد . انسان درخرد ورزی در گستره های پهناورِ افقی زندگی ، درشناخت نیک وبد ، زشتی وزیبائی، تندرستی وبیماری ، به بلندی وتعالی کشیده میشود . منیدن خرد ، ازسربرافراختن و تعالی یافتن ، جدا ناپذیر است ، چون آتش جان او که درخرد وچشم ، پدیدارمیشود ، یازنده به بلندیست . آتش جان درمنیدن ، سر برمیافرازد. ولی دراین داستان جمشید درشاهنامه به خوبی دیده میشود که جمشید با ساختن تخت روان باخردش ، طبق خواستش به فرازمیرود و به فرود میآید . فرازیابی و بلندی خواهی ، همراه « سقوط وهبوط » وفروافتادن یا فروافکنده شدن نیست . بلکه جمشید ، بنا برخواست خردش ، به فراز میرود ، و طبق خواستش ، با اطمینان فرود میآید . پرواز جمشید ، مانند پرواز ایکاروس = Ikarus یونانی یا مانند پروازکاوس با « فریفتن عقابها » نیست . از دید خرد جمشیدی ، رفتن به آسمان وفراز، رفتن به منطقه قدغن وتحریم شده نیست . سقوط وهبوط ، هنگامی روی میدهد که انسان ، بخواهد به فراسوی امکانات وجودی ومعرفتی خود برود . جمشید در منیدن ، به فراسوی خود ، به فراسوی حد معرفتی خود نمیرود و یا ازاندازه خود خارج نمیشود ، وگرنه دچار سقوط وهبوط میشد . این فراز روی ، روند طبیعی تحول خرد او درمنیدن هست . خرد او میخواهد که هم پهناو ر وهم متعالی وسرفراز باشد . وسعت وتعالی برای جمشید باهمند . خرد انسان در منیدن ، هم وسعت وهم تعالی می یابد . او تعالی یابی را به عنوان « فراسوی خود رفتن » یا « بی خود شدن » درنمی یابد . بلکه تعالی وسرفرازی ، برآیند دیگرمنیدن با خرد هست . خودشدن ، وسیع شدن وتعالی یافتن است . آسمان وفراز،

جایگاه ویژه خدا یا خدایان نیست ، بلکه انسان نیز سروی هست که هرچند از زمین میروید ودرزمین بیخ وریشه دارد ، ولی سرنیزبه آسمان میافرازد و « ماه پروخوشه پروین یا ارتا ، خدای ایران » میشود . انسان ، درمنیدن زمین را (آرمئتی) را به آسمان (سیمرغ) می پیوندد . آسمان وزمین ، خدا وانسان ، دووجود ازهم بریده نیستند ، بلکه دووجود به هم تحول یابنده هستند . انسان، متعالی و« خدا = ارتا = سیمرغ » میشود ، و خدا ، تحول به انسان می یابد . ازاین رو « سرو » ، « اردوج = ارتا + وج = تخم ارتا » نامیده میشود . درست این کشش به متعالی شوی درمنیدن است که الاهان نوری ، ازجمله اهورامزدای زرتشت ، آن را « برترین گناه » میدانند . درحالیکه « ارتا » که « همان تخم جان انسان » است ، پیدایش « هومن = بهمن » است . این هومن است که « منش مردمی = بهمنشی = هومنی » انسانست وطبعا در« هو منیدن » ، ازسر، ارتا وبهمن میشود .

ولی این « کشش سرفرازشوی انسان درمنیدن » ، در یزدانشناسی زرتشتی ، « گوهر دیوی واهریمنی » پیدا میکند . سرفرازی درمنیدن ، که جدا ناپذیر از « منیدن درایجاد مدنیت » است ، تجاوزطلب وطاغی شمرده میشود . تعالی یابی خود درخرد ورزی ومنیدن ، دست یازی و تجاوز به ملک انحصاری اهورامزدا میگردد . درحالیکه برای جمشید ، این تعالی یابی درست درراستای تحول یابی به خدا ، وهمپرسی باخدا و انبازوجفت شوی باخدا ، جدا ناپذ یر از « منیدن = هومنی کردن = هومن شدن » است . و همین انبازشدن باخداهست که خویشکار« خرد» است . خرد درشاهنامه « اصل جفت شونده » هست ، و این جوهر کلیدی اوست . کلید ، اساسا معنای انبازشدن وجفت شدن وقرین شدن ومهرورزی را دارد . کلید بودن به معنای همپرسی با خدای زمین (آرمئتی) وبا خدای آسمان (ارتا = سیمرغ) است .

« منیدن = هومنی کردن = بهمنشی » ، دراندیشیدن به گیتی وگشودن راز پدیده ها ، تعالی یافتن ، سرفرازشدن ، شعله کشیدن به اوج وپرواز به آسمانست ، معراج است . معراج ، ویژه شخصی برگزیده ازخدا نیست ، بلکه ویژگی ضمیر هرانسانیست.

اینست که درشاهنامه ، خرد جمشیدی ، انسان مدنیت سازو شهرسازو جهان آرا ، به وسیله موبدان زرتشتی دردوره ساسانیان ، دیوی واهریمنی شده است . خرد جمشید درتعالی یابی ، همکار دیو میشود . ولی دراصل ، ضمیرانسان (یا آتش جان) دارای چهارنیرو است که به شکل چهاربال تصویرمیشده است . واین چهاربالی را که توانائی انسان درتعالی یابی خود است ، الاهان نوری ، مقراض کرده اند . درهیچ انسانی نباید توانائی سرفرازی وتعالی و وصال باخدا باشد . هیچ انسانی ، پیوند مستقیم با خدا ندارد . با تحریم خودگستری به فراز، منیدن ، منی کردن ، اندیشیدن به تجاوز به گستره خدا میشود . رابطه مستقیم خرد انسانی با خدا ، با جانان ، قطع میگردد . ولی با تحریم خودگستری به فرازوتعالی یابی و ارتباط مستقیم با حقیقت ، این سائقه درانسان ، به همان اندازه که ازاین ادیان بیشترکوبیده میشود ، درباطن انسان ، نیرومند ترمیگردد . وازاین پس ، این کشش به فرازیابی خود که تحریم شده است ، درجنبش عرفان ، تبدیل به « ازخود ، بیخود شدن و به فراسوی خود رفتن » میشود . انسان ازاین پس ، تعالی یابی خود را ، دربیخود شدن ، درازخود گریختن ، خود را خوارشمردن درمی یابد و منیدن ، منی کردن میشود .